



یک صد و دومین ۱۴ مرداد ۱۳۸۷

دکتر ماشاءالله آجودانی

و مطالبات مدنی خودشان را نه تنها مطرح می کنند، بل که برای به دست آوردن آن دست به اعتراض می زنند و از رهبران مشروطیت می خواهند که حقوق آن ها را در نظر گرفته و هم سان با حقوق مردان آن چه را که شایسته مقام زن است به آن ها تفویض نمایند. زنان ایران به برکت این جنبش بی مانند تاریخی در تلاش به دست آوردن حقوقی هستند که قرن های متمادی از آن ها ستانده شده است. متأسفانه پاسخی که از طرف یکی از رسمی ترین تربیون های کشور، یعنی روزنامه ی مجلس به این ابتدایی ترین درخواست یک بانوی ایرانی داده می شود اگر چه نوعی هم دلی و هم آوایی را با زنان در پی دارد، اما، آیت الله طباطبایی اشاره می کند که: "این نکته را هم باید گفت که تربیت زنان در اموری که وظیفه ی شخصی آن ها است واجب است از قبیل تربیت اطفال و خانه داری و حفظ مراتب ناموس و شرف و بعضی از مقدمات و علومی که راجع به اخلاق و معاش و معاشرت با خانواده باشد، اما در امور خاصه ای رجال از قبیل پلیتکنی (پولیتیکی) و امور سیاسی فعلاً اقتضا ندارد... نگاه کنید. برای نخستین بار مردم ایران از دولت مردان خود می خواهند که به مطالبات مدنی آن ها توجه کنند. به نیازهای معیشتی آن ها توجه کنند. به امنیت شغلی آن ها توجه کنند. جنبشی که در سر تا سر آسیا اگر نخستین نبود، دست کم یکی از نخستین ها بود. برای نخستین بار در دوره مشروطیت روزنامه ها و رسانه های نوشتاری و تربیون های و عطف و خطا به وسخرانی برای روشن کردن مردم و آشنا کردن عوام با خواسته های قانونی اشان سر بر می آورند... مردم با هدف مشارکت در دولت از خودشان دعوت می کنند که در قانون گذاری و وضع قوانین دخالت داشته باشند. اگر قانونی وضع می شود از موضع حکومت، سلطنت، سلطه گیری، و امر و نهی از بالا نباشد. خودشان می خواهند در سرنوشت شان دخالت داشته باشند. می خواهند دانشگاه و مدرسه داشته باشند. دولت متمرکز و مدرن داشته باشند، بانک داشته باشند، اقتصاد داشته باشند و خودشان برای خودشان تصمیم بگیرند. روشن فکران و آزادی خواهان جهان هم با توجه به گستره توزیع رسانه های خبری ۱۰۲ سال پیش، وقتی از خواسته های مدرن و روشن فکرانه ی ملتی به بزرگی تاریخی ایران آگاه می شوند از جنبش دموکراتیک مردم ایران به سهم خود پشتیبانی می کنند. نخستین خارجی که در جنبش مشروطه خواهی ایران در صف مقدم انقلاب مشروطه خواه دوش به دوش آزادی خواهان ایرانی جنگید و جان خود را نیز در این راه داد، هوارد باسکرویل آمریکایی، آموزگار آزاده ساکن تبریز بود که برای دفاع از حقوق از دست رفت. مردم ایران، ملیت خود را فراموش کرده بود و در صف آزادی خواهان علیه استبداد و طرف داران اش می جنگید.

تقی زاده یکی از رهبران جنبش مشروطه ایران پس از این حادثه ی تأسف آموری می گوید، "ملت ایران باید مجسمه ی این آمریکایی آزاده را در جلوی درب ورودی مجلس شورای ملی مستقر گردانند." دوستان آمریکایی و اروپایی باسکرویل از او می خواهند که درگیری ها و زد و خورد های سیاسی دو طرف دخالتی نکند و جان خود را هم به خطر نیندازد. باسکرویل در جواب دوستان اش می گوید، تنها تفاوت من با این مردم، محل تولد ما است. من در آمریکا به دنیا آمده ام و این ها در ایران.

بی گمان پس و پیش از به بار نشستن انقلاب مشروطیت و تأسیس مجلس و تصویب قانون اساسی و امضای آن توسط مظفر الدین شاه، هیچ گاه طرف داران استبداد، به ویژه کسانی که حاکمیت، قدرت و سلطنت خود را (چنانچه حاکمیت از آن مردم باشد) از دست رفته می پنداشتند، از همان آغاز جنبش به مخالفت و ضدیت و بعد ها در جنگ و ستیز با مشروطه خواهان بر آمدند.

فراموش نکنیم که مظفر الدین شاه حدود شش ماه پیش از درگذشت اش فرمان مشروطیت را صادر می کند. در عین حال در تمام این مدت شش ماه و مدت ها قبل از آن مظفر الدین شاه بیمار بود و وضعیت جسمانی خود آگاه بود. وی عجله داشت که کار مجلس قانون گذاری و انتخاب نمایندگان و آغاز به کار مجلس شورای

...
مردم ایران وارد جهان جدید می شوند. مردم در این جنبش دموکراسی خواهی در جست و جوی اجتماعی و مذهبی داشته باشند. مردم در این جنبش خواهان عدالت اجتماعی، زندگی بهتر، امنیت بیش تر و شرکت در تعیین سرنوشت خود بودند. تمام این جریانات و مطالبات در خواستی مردم در مجموعه ای به نام انقلاب خلاصه می شود. در این جنبش مردمی صداهای گوناگونی شنیده می شود. انقلاب مشروطیت مربوط به یک قشر یا یک طبقه ی خاص نیست، روزنامه ی مجلس شورای ملی ایران در شماره ۶ خود در سال ۱۳۲۴ قمری برای نخستین بار اشاره می کند به این که یکی از زنان ایران نامه ای به این روزنامه می نویسد خطاب به آیت الله آقا سید محمد طباطبایی و در آن نامه اشاره می کند که شما در این سال ها برای مردان مدرسه درست کرده اید، و امکانات تحصیل آنان را فراهم کرده اید، اما زن ها را فراموش کرده اید. این نخستین باری است که صدای یک زن ایرانی در جهت احقاق حقوق خودش شنیده می شود و در روزنامه ی رسمی کشور که روزنامه ی مجلس باشد ضبط می گردد. این زن ایرانی در صدای اعتراض امیز خود می گوید: "وقتی که آموزگاران و مربیان اولیه ی کودکان را تربیت کنیم جوانان کاردان و پیران با تدبیر نخواهیم داشت و خود پرستی از مملکت مارخت بر نخواهد بست. می خواهم عرض کنم تادر این مملکت زن نباشد مرد پیدا نخواهد شد. و تا مرد پیدا نشود از استقلال مملکت و بقای ملت ایمن نمی توانیم بود.

پس چنانچه بنسای تعلّم (آموزش) مردان در این مملکت به واسطه ی تلاش های حضرت مستطاب عالی ممکن شد چشم داشت ما این است که اساس تربیت نسوان نیز به دست حضرت عالی تأسیس شود."
با بیان این واقعیت تاریخی هدف این است که نشان داده شود زنان ایران برای نخستین بار با جنبش مشروطیت همراه می شوند و در خواست ها



سالگرد مشروطیت

اوباش به

یغما می‌رود. در حمله‌ی قزاق‌ها به مجلس شورای ملی فجایعی اتفاق می‌افتد که به گفته‌ی یحیای دولت آبادی حمله‌ی اعراب به تیسفون (مداین) و تکه پاره کردن قالی بی‌مانند و گران‌بهای بهارستان را در یادها زنده می‌کند. بعد از غارت مجلس هیچ چیز در ساختمان باقی نمی‌ماند.

ملک‌المتکلمین، مشروطه‌خواه، روزنامه‌نگار و آزادی‌خواه بزرگ این دوره از نعمت دیدن محروم بود. بینایی کاملی نداشت و به هر کجا که می‌رفت به کمک دوستان راه می‌رفت. قاضی قزوینی یکی دیگر از مشروطه‌خواهان روشن فکر نایب‌نایب‌های مادر زاد بود. در هیاهوی آشوب‌گران و یورش اوباش به مجلس این دو نفر نابینا در بین جمعیت مهاجم گیر می‌افتند. تنها کسی که در این تنگنا به داد این دو بی‌چاره می‌رسد میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل مدیر روزنامه‌ی صور اسرافیل بود. اراذل محمد علی شاهی با حمله به این سه نفر آن‌ها را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند و به سوی باغ‌شاه می‌رانند. در حالی که این سه نفر توسط اوباش به سختی کتک می‌خورند و مجروح می‌شوند میرزا جهانگیرخان به خشم می‌آید و به مردم آشفته‌سر می‌گوید: مردم! ما رفتیم. ما راکه خواهند کشت. اما شما دست از مشروطه‌خواهی بردارید. جهانگیرخان به قزاقان محمد علی شاهی می‌گوید: "ما مقصر پولیتیکای هستیم. کسی مقصر را آزار نمی‌کند."

اگر چه محمد علی شاه در این یورش وحشیانه به بن‌مایه‌های دموکراسی در ایران برای مدت کوتاهی که به "استبداد صغیر" مشهور است آسیب می‌سازد، اما مقاومت مشروطه‌خواهان تهران و مردم ایران، به ویژه مردم قهرمان آذربایجان، گیلان و برخی از عشایر ایران مانند بختیاری‌ها عرصه را بر او تنگ می‌کند و باعث شکست وی می‌گردد. محمد علی شاه را از پادشاهی خلع می‌کنند و پسرش احمد شاه را به جای او بر می‌گزینند. ■

ملی هر چه زودتر سر و سامان بگیرد و به همین سبب چندین روز قبل از درگذشت‌اش نخستین قانون اساسی مشروطه را امضا کرد.

پسر و جانشین ناخلف، ابله و خودکامه‌ی شاه مرحوم، محمد علی شاه بود که چون قدرت دیکتاتوری و سلطه‌ی خود را با آمدن مجلس قانون‌گذار از دست رفته می‌پنداشت از همان نخستین روزهای جانشینی پدر و به دست گرفتن سلطنت با تمام آزادی‌خواهان بنای مخالفت گذاشت و آشکارا اعلام کرد که پدرش در سال پایانی زندگی‌اش به شدت بیمار بوده است و تصمیم‌گیری‌هایش عقلانی و از روی اراده نبوده و حتا پزشک مخصوص مظفرالدین شاه "علیم الدوله" را با تهدید و تطمیع و اداری می‌کند که به این ادعای او مهر تأیید بزند و به مردم بگوید که مظفرالدین شاه بیمار از نظر جسمانی و روانی قادر نبوده است به چنین کار بزرگی دست بزند. شگفتا که پزشک شرافت مند و آزاده مظفرالدین شاه نخست دست از جان می‌شوید و سپس با چشم پوشیدن از تمام امتیازهای مادی و معنوی دربار مرتکب چنین گناه نابخشودنی و جنایت آمیز نمی‌شود. و محمد علی شاه مجبور می‌شود که قانون اساسی را بپذیرد. محمد علی شاه مایوس از این نیرنگ‌اش تنها راه مبارزه با مشروطه‌خواهان را در پیش گرفتن خشونت و بگیر و ببند آزادی‌خواهان می‌بیند. قانون شکنی می‌کند و در مقابل آزادی‌خواهان می‌ایستد. برای محمد علی شاه پذیرفتنی نیست که او سلطنت کند و دولت حکومت کند. او نیز مانند تمام خودکامه‌گان هم سلطنت را می‌خواهد و هم حکومت را. و چون رسیدن به این هدف را چندان آسان نمی‌بیند تصمیم می‌گیرد با گروهی از هم‌دستانش از معمم و مکلا گرفته تا الوات و اوباش و زنان بدکاره تهران و ورامین و شهر و روستاهای اطراف تهران در مقابل مشروطه‌خواهان ایستاده‌گی کند. محمد علی شاه توانست تعدادی از افراد مخالف مشروطه را مثل سید محمد یزدی، میرزا ابوطالب زنجانی، ملا محمد رستم آبادی، ملا محمد آتودی و تعدادی دیگر را با خود همراه کند و با استفاده از نفوذ آنان در بین عوام به خواسته‌های ضد ملی خود برسد.

محمد علی شاه با کمک ایدای و کارگزاران خود موفق می‌شود به اتفاق تعداد زیادی از اوباش خریداری شده و زنان بدکاره و آدم‌های شرور و افراد چاقوکش و قمه‌زن با مزاحمت‌ها و تهدیدهای جدی، بسیاری از مشروطه‌خواهان را در فشار قرار داده و حتر هبران جنبش را به مرگ تهدید کند. الوات و اوباش حرفه‌ای اجیر شده از سوی محمد علی شاه به میدان توپ‌خانه می‌ریزند و با فحاشی و کتک زدن مردم زمینه‌ی ناامنی و آشوب‌های خیابانی را به وجود می‌آورند.

در یکی از همین روزها سید محمد یزدی به طرف‌داری از محمد علی شاه، علیه مشروطه‌خواهان در میدان توپ‌خانه به سخنرانی و تحریک عوام می‌پردازد. از بین جمعیت شخصی به نام "عنایت‌الله" علیه سید محمد یزدی سخنانی می‌گوید. در همین زمان الوات و چاقوکشان سید محمد یزدی بر سر "عنایت‌الله" می‌ریزند، او را با چاقو تکه تکه می‌کنند و تکه‌های بدن‌اش را از تیر و درخت‌های اطراف توپخانه آویزان می‌کنند و به مشروب‌خواری و رقص و پای‌کوبی در توپ‌خانه مشغول می‌شوند. پس از متلاشی کردن بدن آن آدم از بخت برگشته یکی دیگر از نوچه‌های سید محمد یزدی سر می‌رسد و چشم "عنایت‌الله" را با منقاش از حدقه در می‌آورد. در حالی که چشم از حدقه در آورده را به مردم نشان می‌دهد، فریاد بر می‌دارد که این چشم مشروطیت است که آن را از حدقه در آورده‌ام. وقتی آشوب‌های خیابانی و حمله‌ی اراذل و اوباش به مردم عادی و مشروطه‌خواهان نتیجه‌ای راکه محمد علی شاه در سر داشته است نمی‌دهند، محمد علی شاه از کاخ سلطنتی خود در شمس‌العماره "ساختمان خورشید" با گروهی از درباریان و طرف‌داران‌اش به باغ‌شاه کوچ می‌کند و از همین جا است که مجلس شورای ملی را با کمک قزاق‌ها و با فرماندهی کلنل لیاخوف روسی به توپ می‌بندد و بسیاری از مردم کشته می‌شوند. مجلس شورای ملی آسیب فراوانی می‌بیند و آن چه که در داخل مجلس وجود داشته توسط آشوب‌گران و

۱- مقصر پولیتیکای زندانی سیاسی - متهم سیاسی